

واکاوی نقش تاریخ (آگاهی تاریخی) در بازسازی هویت ایرانی (دو قرن اول ه.ق)

دکتر رضا شجری قاسم خلی عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه مازندران

چکیده

با فروپاشی سلسله ساسانیان جامعه ایران در ابعاد مختلف دچار تحول و دگرگونی شد، هویت ایرانی نیز از این تحولات بی بهره نماند. با توجه به تغییر در عناصر هویتی، ایرانیان دچار بحران هویت شده و تلاش برای برون رفت از این بحران را آغاز نمودند. با توجه به اهمیت موضوع هویت و ضرورت پژوهش در مورد آن در این مجال در پی آنیم که «هویت ایرانی» را در دو قرن اول اسلامی مورد بررسی قراردهیم و به اجزا و عناصر هویتی ازبین رفته و تغییر ماهیت داده اشاره نموده و به هدف اصلی این مقاله که واکاوی نقش «آگاهی تاریخی» در بازسازی هویت ایرانی در دوره جدید است، نایل شویم. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای و با رویکرد «سازگرای اجتماعی» موضوع را مورد بررسی قرار داده است. مهم ترین یافته‌ی حاصل از این پژوهش اینکه: در میان عناصر و مولفه های هویت ایرانی، «آگاهی تاریخی» مهم ترین نقش را در احیا و بازسازی «هویت ایرانی» در دوران اسلامی داشته است. تعریف هویت، تعیین رویکرد مورد نظر در این تحقیق و نگاهی گذرا به علل بحران هویت ایرانی در قرون نخستین اسلامی، نخستین مباحث این مقاله را تشکیل می دهد.

واژگان کلیدی: هویت، هویت ایرانی، آگاهی تاریخی، روایات، اساطیر ایرانی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۲۱

E-mail: Rezashajari655@yahoo.com

مقدمه

مقوله ای به نام هویت سابقه ای به بلندای تاریخ بشریت دارد. از آن زمان که انسان احساس کرد باید به «کیستی» و «چیستی» خود و این سؤال که من «که» و چه کسی هستم؟ پاسخ دهد، مقوله هویت شکل گرفت. در مورد اهمیت هویت اجتماعی آورده اند: انسان بدون وجود راهی برای دانستن اینکه دیگران کیستند و بدون درک اینکه ما خود کیستیم، غیر قابل تصور است (جنکینز، ۱۳۸۱: ۸).

مسئله هویت، یکی از مهم ترین و اساسی ترین مسایل جهان امروز ماست، زیرا عاملی که باعث استواری هر ملت و کشوری می شود، شناختی است که مردم آن کشور از خود، هویت، موجودیت و جایگاهشان در جهان دارند و بر اساس این شناخت، وجوه تمایز و مشترک خود را با دیگران تعریف می کنند.

در همین راستا به جهت شناخت هر چه بهتر و عمیق تر «هویت ایرانی» و تبارشناسی آن و همچنین برای «نشان دادن جایگاه و اهمیت دانش تاریخ» در تداوم «هویت ایرانی»، این مقاله بررسی و تحلیل هویت ایرانی طی دو قرن اول ه.ق. با تکیه بر نقش آگاهی تاریخی در تداوم بخشیدن به هویت ایرانی در دوران اسلامی را در دستور کار خود قرار داده است.

مسئله ما در این پژوهش این است که ایرانیان در واکنش به این وضعیت جدید چه کردند؟ و در نهایت چگونه از این بحران (هویتی) بیرون آمدند؟ به عبارت دیگر ایرانیان چگونه بر بحران هویتی پیش رو فایق آمدند و با اتکا به چه عناصری به تعریف «خود» در برابر «دگر» شان پرداختند؟ و مهم ترین و موثرترین عنصر تداوم هویت ایرانی در دوران اسلامی کدام عنصر بوده است؟

بر خلاف نظر بسیاری از خواص و عوام که «زبان فارسی» را مهم ترین عنصر تداوم و احیای هویت ایرانی در دوران اسلامی به حساب می آورند (مارزولف، ۱۳۸۰: ۶) (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۵۳) (یوسفی، ۱۳۷۸: ۵۸۷) (مسکوب، ۱۳۸۷: ۲۲-۱۸).^۱ فرضیه ما در این پژوهش این است که بعد از بحران هویتی ناشی از حمله اعراب مسلمان، عنصری که در تداوم هویت ایرانی مهم ترین نقش را ایفا نمود، آگاهی تاریخی بوده است و در این راستا گوی سبقت را از «زبان پارسی» و «فرهنگ ایرانی» ربوده است.

آنچه که مسلم است اینکه همه عناصر و مولفه های هویت ایرانی^۲ در مواجهه با شرایط جدید، وضعیت یکسانی را پشت سر گذاشته اند، زیرا برخی از آنها به کلی از بین رفتند (دولت) برخی نقش هویت بخشی خود را از دست دادند (سرزمین)، دسته ای دچار تغییر و تبدیل شدند (دین)، بعضی از آنها باقی مانده و عامل تداوم هویت ایرانی در دوره جدید گشتند. (آگاهی تاریخی، زبان پارسی، و فرهنگ ایرانی) در این پژوهش برآنیم تا مهم ترین مولفه هویتی دسته اخیر را که بارزترین نقش را در بقا و تداوم هویت ایرانی در دوران اسلامی ایفا نموده که از نظر پژوهنده آگاهی تاریخی بوده است، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

تعریف هویت و تعیین رویکرد موردنظر این پژوهش

هویت (Identity) از واژه لاتین Idem به معنای همان، مشابه، مشتق گردیده است. (Sciolla, 2005, p:335) عمومی ترین معنای هویت عبارتند از: تعریف خود (Self) در ارتباط با دیگران (Others). (Brown, 1985, p771) و در مفهوم کلی «به ظرفیت یک فرد یا یک گروه برای به رسمیت شناختن خود و نیز به رسمیت شناخته شدن توسط دیگران» (Sciolla, 2005, p:335) تعریف شده است. هویت همواره از طریق تقسیم شدن معنا پیدا می کند تقسیم اینکه من چه هستم و دیگری چه هست (تاجیک، ۱۳۷۶: ۵۰). در حقیقت هویت دارای دو وجه متناقض نما (Paradoxical) است. وجه اول بیان کننده تشابه (با خودی) است به همین دلیل است که یکدیگر را در گروه های اجتماعی به رسمیت می شناسیم، وجه دوم آن نشان دهنده تفاوت نسبت به دیگران است؛ جنبه ای که ما را اشخاصی منحصر به فرد می کند. (Loredana Sciolla, OP.Cit, p:336) هویت ها پیوسته ناخالص و مرکب اند و در ارتباط با دیگری (غیر) شکل می گیرد، «دگر» فقط نشاندهنده «تفاوت» نیست، نقش «دگر» این است که احساسات معطوف به «همبستگی» را تقویت نموده تا در یک مقایسه نشان داده شود که چقدر از «بیگانگان / دگر» برتر هستیم.

بر خلاف دیدگاه «جوهر گرایی» (Essentialism) که می کوشد هویت را امری طبیعی و ثابت نشان دهد، باید گفت هویت امری تاریخی و محتمل است بنا به رویکرد «سازه گرایی اجتماعی» (Social constructionism) (رویکرد مورد نظر این پژوهش) هویت چیزی نیست که یکبار و برای همیشه به کسی داده شود، بلکه در طول حیات ساخته می شود و تغییر

می‌کند (معلوف ۱۳۸۲: ۲۷). هویت اجتماعی شخص هیچگاه یک موضوع تمام و حل شده نیست (جنکینز، همان: ۶) افراد در طول عمرشان در فرایندهای جاری تعامل اجتماعی و در چارچوب آنها، خود و دیگران را تعریف و باز تعریف می‌کنند (همان: ۳۵).

این بدان معنا نیست که هویت امری موقتی و گذرا است، بلکه وجوهی از هویت ثابت و در امتداد گذشته است و به مثابه یک رودخانه هم تداوم و هم تحول دارد. بدین ترتیب برخلاف دیدگاه پست مدرن (post modern) هویت امری کاملاً سیال هم نیست. در رهیافت سازه‌انگارانه هویت چیزی است بین بودن (Being) و شدن (Becoming).

نکته قابل ذکر در اینجا این است که؛ مباحث تئوریک این پژوهش اعم از تعریف هویت و رویکرد «سازه‌گرایی اجتماعی» همواره پیش چشم نویسنده بوده است و ارتباط مستقیم و کاملی بین متن مباحث تئوریک وجود دارد. رویکرد «سازه‌گرایی اجتماعی» در سراسر این مقاله حاکم است هر چند به طور مستقیم بدان اشاره نشده است.

بحران هویت در ایران

برخی بر این باورند که دو عنصر اصلی هویت ایرانی در عهد باستان «زبان» و «دین» که در اوستا تجلی یافته، می‌باشند. (Davaran, 2010, p:9) به این فهرست می‌توان مواردی چون: «سرزمین»، «دولت»، «تاریخ و فرهنگ مشترک» را نیز اضافه کرد (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۴۷).

نخستین نشانه ناشی از بحران هویت «جانشین شدن مفاهیم خاص، معین و مشخص و حتی ناهمگون، به جای مفاهیم یکپارچه، مطلق، کلی و عمومی است» (West, 1993, pp:203-204) از بین رفتن و یا تغییر ماهیت دادن عناصر و مؤلفه‌های هویت ساز از علایم و نشانه‌های بحران هویت است، حتی در صورتی که شک و تردید نسبت به آنها روا داشته شود باز می‌توان از وقوع بحران هویت صحبت کرد (نقیب زاده، ۱۳۸۰: ۳۴۵).

فروپاشی ساسانیان در پی حمله اعراب و برآمدن اسلام، پایه‌های همبسته سیاسی و دینی هویت ایرانی را سست نموده و یکپارچگی آن را برهم زد. حکومت جهانی اسلام که در قالب خلافت اسلامی ظهور یافت، جای حکومت ایرانی را گرفت، دین جهانی اسلام در طول سه قرن جایگزین دین ایرانی زرتشتی شد و ایران‌شهر یا قلمرو پادشاهی ایران نیز فرو ریخت

(اشرف، ۱۳۸۳: ۱۵۲). در نتیجه تحولات پیش آمده بعد از فتح ایران، بسیاری از عناصر و مؤلفه‌هایی که ایرانیان با اتکا به آنها از یک طرف به تعریف «خود» پرداخته و از طرف دیگر خودشان را از «دگرشان» متمایز می نمودند، دستخوش تغییرات اساسی و یا نابودی و زوال شدند. به سخن دیگر ایرانیان در این دوره برخی از مهم ترین عناصر تشکیل دهنده و معرف «خود» را از دست داده، در حالی که هنوز ارزش ها و عناصر جدیدی جایگزین عناصر قدیمی نشده بود، شک و تردید نسبت به ارزش ها و آموزه های کهن، جای ثبات و اطمینان را گرفت و «پراکندگی» به جای «انسجام» نشست. این همان دوره بحران هویت است که آن را در طی قرن اول ه. ق به وضوح می توان مشاهده کرد.

برای نشان دادن هر چه بهتر این وضعیت یعنی (وضعیت بحران هویت) به عناصر و مؤلفه‌های تشکیل دهنده هویت ایرانی باز می گردیم که در طی دوره جدید از بین رفتند (دولت) و یا اینکه نقش هویت بخشی خود را از دست دادند (سرزمین) و یا اینکه سرانجام دچار تغییر شکل و ماهیت شدند (دین).

الف - دین

دین در زمره عناصری از ترکیبات هویتی ایران جای می گیرد که در دوره نخستین اسلامی به طور کلی جای خود را به رقیبش، دین اسلام، داد. البته این بدان معنا نیست که ایرانیان در حفظ هویت دینی خود هیچگونه تلاش و کوششی انجام ندادند، بلکه دین کهن کشمکش خود را برای بقا، برای مدت سه قرن با دین جدید ادامه داد. طی قرون سوم و چهارم به جز نواحی اندکی از ایران همچون دیلم و فارس، بقیه نواحی ایران عمدتاً دین تازه را پذیرفتند و در عرصه دین، هویت جدیدی را کسب نمودند.

ب - سرزمین (جغرافیا)

سرزمین و محیط، تبلور عینی و ملموس هویت اجتماعی به شمار می رود. این مولفه، در جریان فتوحات، به عنوان یک عنصر هویت بخش، از بین رفت. بعد از حمله عربان به ایران تمامی مرزهای کشور درنور دیده شد و ایران در داخل یک حکومت بزرگ تر به نام خلافت اسلامی قرار گرفت و دیگر هیچ تمایزی بین ایران و انیران وجود نداشت. بنابراین تا چندین

قرن ایران به معنی سیاسی و جغرافیایی کلمه وجود نداشت؛ به عبارت دیگر کشور ایران و پارس از نقشه جغرافیا محو گردید و نواحی، ولایات و استان‌های ایران، جز نواحی، ولایات و استان‌های خلافت اسلامی گردیدند و این معنی تا انقراض دستگاه خلافت و به نظر برخی تا روی کار آمدن صفویان پابرجا بود.

ج - دولت

یکی از ارکان هویت ایرانی در عهد باستان دولت بود، دولتی که در نهاد سلطنت خلاصه می‌شد و در وجود شاه متجلی می‌گشت. دولت از آن جهت از اهمیت فراوان و زیادی برخوردار بود که حافظ جان، مال، دین، سرزمین، فرهنگ و تمدن ایرانی به شمار می‌آمد و نبود او موجب زوال همه اینها بوده است، تجربه‌ای که با فرو پاشی دولت هخامنشیان و سیطره فرهنگ و تمدن هلنی یک بار در گذشته‌ای نه چندان دور ظاهر شده بود. این رکن هویت ایرانی با فتح ایران توسط اعراب و فروپاشی سلسله ساسانیان از میان رفت و با از بین رفتن آن، سایر مؤلفه‌ها و عناصر هویت از جمله دین (زرتشتی که به شدت به دولت وابسته بود و به قولی «توامان» با دولت بود) فرهنگ آداب و سنن، زبان و سرزمین در برابر مهاجمان و بیگانگان بی دفاع ماند گرچه برخی از آنها در این کشمکش باقی ماندند اما برخی از آنها دوام نیاوردند.

تکاپو برای بازسازی هویت جدید

به طور کلی در شرایط خطر، اضطراب و بحران، فرایند بازتعریف هویت و بازسازی آن تشدید می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۱۸). زمانی که «تردید و ابهام جای انسجام و ثبات را می‌گیرد و ضرورت جدید شدن برجسته می‌شود» (Mercer, 1990, p:43). در دایره تکاپوهای فرهنگی، ایرانیان برای عرضه «خود» در برابر «دگر» (اعراب) عناصر مختلفی را پیش کشیدند که مهم‌ترین آنها عبارت از: تاریخ، مواریت فرهنگی، زبان فارسی. بودند در این مجال به نقش یکی از این عناصر؛ یعنی «آگاهی تاریخی» (Historical) Consciousness، در بازسازی هویت ایرانی تأکید شده است، زیرا در میان چیزهایی که مانع از امحای هویت ایرانی در دوران اسلامی گردید، عنصر معرفت تاریخی از

جهت مختلف ممتاز بوده است، زیرا که کمتر متأثر از فرهنگ قوم غالب گشته و هم اینکه زودتر به کمک بازسازی هویت ایرانی شتافته و سه دیگر اینکه عمق و گستره آن بیشتر از سایر عناصر بوده است.

نقش آگاهی تاریخی (رویکرد به تاریخ) در بازسازی هویت ایرانی

بی‌گمان تحولات تاریخی در شکل دادن به احساس تعلق و دلبستگی به یک مجموعه هویتی کاملاً تأثیرگذار است. شکست‌ها، پیروزی‌ها، شیرینی‌ها و تلخی‌های تاریخ یک ملت همواره از سوی افراد با احساس قرین دلبستگی است و در شکل دادن به انگاره‌های جمعی مؤثر است. بُعد تاریخی هویت ملی عبارت است از: آگاهی مشترک افراد یک جامعه از گذشته تاریخی و احساس دلبستگی به آن. این احساس، نسل‌های مختلف یک ملت را به هم پیوند می‌دهد. این بُعد از هویت ملی را دیوید میلر به‌عنوان تداوم تاریخی تعریف می‌کند که نگاه به گذشته، حال و آینده دارد. اجتماع ملی تاریخی، مجموعه‌ای از تعهدها و وظیفه‌هاست، زیرا نیاکان ما سختی‌های بسیار کشیده‌اند و خودشان را برای ایجاد و دفاع از این ملت فدا کرده‌اند. بنابراین ما که در این ملت به دنیا آمده‌ایم وارث تعهد برای ادامه راهشان هستیم؛ از این رو بخشی از تعهد را در مقابل معاصران و بخشی را نیز در قبال آیندگان داریم (میلر، ۱۳۸۳: ۳۰).

البته باید یادآور شد که آگاهی نسبت به گذشته تاریخی و تعلق خاطر به آن سه بُعد دارد:

۱- دانش تاریخی: به معنای آگاهی از حوادث مهم و شخصیت‌های تاریخی. ۲- تعلق خاطر: به معنای وجود احساسات و عواطف مثبت و منفی نسبت به حوادث و شخصیت‌های مثبت و منفی. ۳- اهتمام تاریخی: به معنای اهمیت دادن به وقایع تاریخی (حاجیانی، ۱۳۸۰: ۱۰۶). که هر سه آنها با توجه به شواهد و مستندات که در ادامه ارائه می‌شود در میان ایرانیان وجود داشته است.

یکی از راه‌های ایجاد حس هویت ملی، بویژه در زمان شکست‌ها و بحران پناه بردن به تاریخ و ذکر افتخارات تاریخی است.^۳ منظور از تاریخ در اینجا عبارتند از: حوادث و وقایع تاریخی، افسانه‌ها، اسطوره‌ها، حماسه‌ها و به طور کلی «خاطرات قومی» است. همانطوری

که می‌دانیم ایرانیان صاحب چنین تاریخ متصل، طولانی و منحصر بفرد در میان تمامی ملل بوده‌اند و آگاهی نسبت به آن نیز وجود داشته است. مهم‌ترین منابع ایجاد آگاهی تاریخی در میان ایرانیان در دوره مورد نظر عبارت بودند از:

۱- آثار و ابنیه و نمود های عینی باقیمانده از دوران گذشته

آثار و بناهای به جا مانده از ادوار کهن اعم از پل‌ها، کاخ‌ها، قلاع، حجاری‌ها، تندیس‌ها و کتیبه‌ها در سراسر ایران پیش چشم مردم بوده و تذکاری برای شکوه و عظمت ایران ما قبل اسلام بوده است. آنچه از منابع تاریخی و بخصوص منابع جغرافیایی بر می‌آید اینکه ایرانیان این آثار را با افتخار و اعراب با شگفتی می‌نگریستند. نوع نگاه و انعکاس مشاهده این نمود های عینی در اذهان ایرانی و انیرانی در این تحقیق مورد توجه است؛ به روایت ابن فقیه در سه فرسنگی همدان کوشک بهرام گور جای داشت و «در سراسر آن کتیبه ای است به فارسی، که فارسی دانان آن را بخوانند همه آن، گزارش و تاریخ است و همه امری شگفت است» (ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۸۹) و در جای دیگر می‌گوید «هیچ بنای از گج و اجر شکوهمند تر از ایوان کسری نیست در مداین، هیچ بنای سنگی زیباتر از قصر شیرین نیست» و سپس به ترتیب به ذکر طاق بستان، تصویر شب‌دیز، قصر دزدان و ... می‌پردازد. همان: (۱۰۲) ابن رسته در ذیل عنوان «راه بغداد تار» در کمتر از هفت صفحه به یازده اثر از آثار خسروان توجه کرده و از همه با افتخار یاد می‌کند. (ابن رسته، ۱۳۸۰: ۱۹۲-۱۹۸) مسعودی در مورد حجاری شب‌دیز می‌گوید: «با تصویر های کم نظیر در سنگ کنده شده و از شگفتی های جهان است» (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲۶۷).

بقایای معماری های با هیبت و با شکوه بر جای مانده از دوران ساسانی بشدت اعراب را تحت تاثیر خود قرار داده بود. این امر در آثار جغرافیا نویسان عرب که آثار ساسانی را با واژگان مطمئن و با حرارت فراوان توصیف کرده‌اند، مشاهده می‌شود (Davaran, 2010, p59). اینوستراتسوف در این باره می‌گوید نه تنها آنچه بعد از فتح عرب باقی مانده بود، بلکه آنچه نیز بر اثر جنگ خراب شده بود اثری عمیق بر خاطره فاتحین بر جای می‌گذاشت. سال‌ها بعد از فتح عرب خرابه‌هایی که سراسر کشور را پوشانده بود سبب حیرت عرب‌ها می‌شد و جغرافی دانان قرن های نهم و دهم خود را ملزم می‌دیدند از بناهای مهم ساسانی نام ببرند

و یاد آور شوند که خسرو در فلان نقطه دهی و در فلان جا قصری و در فلان محل پلی ساخته است. بناهای باشکوه هنری که از دوران ساسانیان و قبل از آن باقی مانده بوده توجه اعراب را جلب می نمود و آنان در شرح و وصف آن قلم فرسایی می نمودند (اینوستراتسفس، ۱۳۴۸: ۱۲). نتیجه اینکه این آثار و ابنیه تاریخی در شناساندن تاریخ و فرهنگ و تمدن ایرانی، به خود و دیگری (اعراب) نقش بارزی داشته اند.

۲- روایات و اساطیر و خاطرات ایرانیان

بیشک روایات ملی در افواه مردم جاری و ساری بوده است تا جایی که جغرافی دانانی که به شهر های مختلف سفر می کردند بسیاری از مطالب را از زبان ایرانیان و یا حتی اعراب آن مناطق نقل کرده اند، ابن فقیه حکایت ضحاک و فریدون را از زبان مردی از قبیله «کلب» بیان کرده، در مورد هر شهر و هر سنتی در ایران اسطوره ای حاکم است که در بین مردم رواج دارد حاکمانی چون مامون و مازیار در صدد کشف حقیقت این اساطیر برآمدند (ابن فقیه همدانی، همان: ۱۱۶-۱۱۸). در تاریخ بخارا آمده است که مردم بخارا بیش از سه هزار سال سیاووشان را از بر بوده و می خواندند: «مردم بخارا را در کشتن سیاووش نوحه هاست، چنانکه چه در همه ولایت ها معروف است مطربان آن را سرود ساخته اند و می گویند ... و این سخن زیادت از سه هزار سال است» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۳۳). این روایات ظاهرا به گوش ابومسلم خراسانی نیز آشنا بوده است. او بعد از اینکه در ری نامه منصور را مبنی بر بازگشت به نزد او، دریافت کرده بود در پاسخ به او نوشت: «اما بعد اکنون امیر المومنین را دشمنی باقی نمانده است ... ما را از شهریاران ساسانی روایت شده ایم که سهمناک ترین ایام برای وزیران هنگامی است که فتنه ها فرو خفته باشند» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۹۵۱). ابن قتیبه از گرایشات جملگی ایرانیان به گذشته و افتخار بدان اظهار شگفتی می کند: هر که را از عجم می بینی افتخار به تاج و تخت کسری می کند. و می گوید من عجم هستم و کسری نیز عجم بوده است (دینوری، ۱۳۷۴: ۳۵۰). و در ادامه می پرسد اگر همه آنها از تبار کسری و اشراف می باشند پس ارادل، فرومایگان و دباغان و کحالان و رعایا ... کجا رفته اند، (همان: ۳۵۱) لازم به ذکر است که در بحث درک از «خود» صدق و کذب موضوعات اهمیت ندارد زیرا همانطوری که گیدنز بدرستی اشاره کرده است: «خود» به منزله تصویر بازتابی از

خویشتن است که فرد مسؤولیت آن را برعهده دارد، حقیقت وجود ما همانی نیست که هستیم، بلکه چیزی است که از خویشتن می‌سازیم (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۱۱-۱۱۲) از نظر جنکینز تاریخ و خاطره با وجود اینکه بر ساخته هستند، دو وجه مهم هویت محسوب می‌شوند. با قید این نکته که بر ساختگی به معنای تخیلی بودن آن نیست (جنکینز، همان: ۴۷) تفاوت تاریخ و حافظه جمعی در این است که؛ حافظه جمعی از تاریخ کلی تر و غیر رسمی تر است و در ایجاد آن مورخین و اهل دانش الزاماً دستی ندارند، زیرا این حافظه از منابع مختلف دیگری نشأت گرفته است (هنوی، ۱۳۷۳: ۴۴).

آگاهی تاریخی در این دو قرن به صورت تداوم روایات باستانی و استمرار تاریخ شفاهی به باز تولید خود ادامه داده است. بعد ها این روایات شفاهی، در اواخر قرن سوم و قرن چهارم، یکی از منابع شاهنامه های منثور و منظوم گردیده است. بنا به نظر استاد ذبیح الله صفا در قرون اولیه هجری روایات قدیم ایرانی در بسیاری از خانواده ها باقی مانده بود و پسر از پدر به یاد داشته و روایت می کرده است:

که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد
ندارد کس از روزگاران به یاد
مگر کز پدر یاد دارد پسر
بگوید تورا یک به یک از پدر
(فردوسی، ۱۳۳۶: ۱۳)

اما آگاهی درست از احادیث کهن و حفظ و نقل روایات آنها اختصاص به طبقات معینی داشته است که بیشتر دهقانان و اشراف و موبدان بودند (صفا، ۱۳۸۴: ۸۶-۸۵). برای همین فردوسی و سایر حماسه سرایان، برای اثبات صحت اقوال خود همواره روایات منقول را به آنها اسناد می دهند:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ز گفتار دهقان یکی داستان به پیوندم از گفته باستان (فردوسی، همان: ۳۸۵)
 ز موبد بر آنگونه برداشت یاد که رستم بر آرت از بامداد (همانجا: ۳۸۵)
 چنین گفت موبد که بر تخت عاج کسری کسی نیز نهاد تاج (همان: ۴۱)

و به همین جهت است که ابومنصور محمدبن عبدالرزاق برای نگارش شاهنامه معروف خود «بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندگان و جهاندیدگان از شهرها بیاورند» روایان روایات علاوه بر به یاد داشتن پسر از پدر بر کتب و مآخذی نیز دسترسی داشته‌اند برای همین در مقدمه شاهنامه ابومنصور از آنها به عنوان «خداوند کتب» نام برده شده است (قزوینی، ۱۳۴۳: ۳۴).

تولید تعداد فراوان حماسه‌های منثور و منظوم^۴ در قرن چهارم نشان از حضور زنده اساطیر و آگاهی تاریخی در میان ایرانیان دارد، زیرا از ضروریات پیدایش یک منظومه حماسی، تاریخی بودن ملت و داشتن آرا و سنت‌های پایدار و ویژگی‌های بنیادین تمدن ساز است، بویژه هنگامی که این سنت‌ها در معرض هجوم اندیشه‌ها و اقوام بیگانه با آن قرار گیرد. به عبارت دیگر حماسه محصول حضور زنده اسطوره‌ای و تاریخی یک ملت است که بازتاب دهنده ستیز ناسازها است. ستیزی که در نهاد و نهان خویش گونه‌ای پیوند و همبستگی را نهفته دارد (کزازی، ۱۳۷۲: ۱۸۶).

۳- منابع مکتوب تاریخی

همانطوری که اشاره شد یکی دیگر از منابع شاهنامه‌ها آثار مکتوب بوده است. بعد از فتح ایران توسط اعراب ایرانیان بعد از یک دوره حیرت و سردرگمی ناشی از ضربه وارده، شروع به جمع‌آوری، تدوین و ترجمه میراث باستانی خود نمودند، زیرا بهترین ابزار و وسیله برای نشان دادن مجد و عظمت ایران و ایرانی تاریخ بود تا به اعراب مغرور و مفاخره‌جو نشان دهند که آنها چه کسی بوده‌اند و چه نقشی در عرصه سیاست، تمدن و فرهنگ جهانی ایفا نموده‌اند. ایرانیانی که در زمینه استمرار تاریخی و وضوح فراوان آن در میان ملل جهان منحصر بفرد بوده‌اند، برای تدوین و به رخ کشیدن آن لازم نبود دردسر زیادی تحمل کنند. طبری در این باره اذعان می‌کند که «تاریخ سال‌های گذشته‌ی جهان از روی ملوکشان (شاهان ایرانی) آسان‌تر و روشن‌تر از ملوک اقوام دیگر است، زیرا از اقوام منسوب

به آدم (ع) جز ایشان قومی نبوده اند که ملکشان دوام و اتصال داشته باشد.» (طبری، ۱۳۷۵/ ج ۱: ۹۴).

نکته قابل ذکر اینکه هم ایرانی و هم عرب در تعریف از خود و اینکه «ما کیستم» به معرفی گذشته خود می پرداختند، گو اینکه در بین ایرانیان و اعراب «منی» قوی تر، برتر و با صلابت تر بود که گذشته بهتر و قوی تری را یدک می کشید.^۵ بنابراین در چنین فضایی، عنصر تاریخ نقش اول را در تکوین هویت ایفا می کرد. دست بر قضا ایرانیان از این نظر (داشتن گذشته ای پر افتخار) دست پُری داشتند و تنها کافی بود آن را مدون کرده و نشان دهند. این حرکت در اوایل قرن دوم با استنساخ کتاب های تاریخی و غیره به وسیله اشراف و موبدان ایرانی آغاز شد: مسعودی می گوید: «در سال ۳۰۳ ه.ق. در شهر استخر فارس نزد یکی از بزرگ زادگان ایرانی کتابی دیدم که از علوم و اخبار ملوک و بناها و تدبیر های ایرانیان مطالبی فراوانی داشت که چیزی از آن را در کتب دیگر چون خدای نامه و آیین نامه و غیره ندیده بودم با تصویر ۲۷ تن از شاهان ساسانی ... با ذکر سرگذشت هر پادشاه و رفتار وی با خواص یاران و عوام رعیت و حوادث و اتفاقات مهم که به دوران پادشاهی وی پدید آمده بود و تاریخ کتاب چنان بود که در نیمه جمادی الآخر به سال ۱۱۳ ه.ق. از روی اسناد خزاین ایران نوشته شده و برای هشام بن عبدالملک از پاریس به عربی آمده بود» (مسعودی، ۱۳۸۱: ۹۹). حمزه اصفهانی نیز از این کتاب به عنوان «صور ملوک بنی ساسان» نام می برد که بر پایه آن سیمای ملوک ساسانی را توصیف کرده است (اصفهانی، ۱۳۶۴: ۴۴). به اعتقاد کریستن سن توصیفات هیات ظاهری و لباس و سلاح پادشاهان ساسانی بر اساس کتاب مذکور آنچنان به حجاری ها و نقش های ظروف نقره هماهنگ است که نمی توان گفت نقوش مذکور را بعد از انقراض ساسانیان جعل و اختراع کرده اند (کریستن سن، ۱۳۷۲: ۱۰۸-۱۰۷).

این حرکت (رویکرد به تاریخ ایران باستان و تلاش جهت معرفی آن) در اوایل عهد عباسی با تلاش های عبدالله بن مقفع، با سرعت و شتاب بیشتری ادامه یافت. ابن مقفع کتب متعددی را از زبان فارسی به عربی ترجمه کرد صورتی که ابن ندیم از ترجمه های او داده شامل هشت کتاب است بدین ترتیب: ۱- کتاب خدای نامه در سیرت پادشاهان ۲- آیین نامه ۳- کلیله و دمنه ۴- کتاب مزدک ۵- کتاب تاج در سیرت انوشیروان ۶- کتاب الادب الصغیر ۷- کتاب الادب الکبیر ۸- کتاب الیتیمه (ابن ندیم، بی تا: ۱۷۲).

بقیه ترجمه های او : سکسیران: داستان افراسیاب و جنگ های ایران و ترک، ترجمه نامه تنسر به عربی و برخی کتب یونانی به عربی (ملایری، ۱۳۸۰/ج ۴: ۱۳۶ و ۳۷). به جز ابن مقفع دیگران نیز به ترجمه خدای نامه ها اقدام نموده اند: محمد بن جهم برمکی، زادویه بن شاهویه اصفهانی، محمد بن بهرام بن مطیاری اصفهانی، هشام بن قاسم اصفهانی، موسی بن عیسی کسروی از آن جمله اند. شرح داستان های ایران از آغاز عهد کیومرث که در کتب تاریخی مختلف آمده است بی واسطه یا با واسطه از متن خدای نامه یا از سیرالملوک ابن مقفع و یا ترجمه های دیگر خدای نامه اقتباس شده است (صفا، همان: ۶۹-۷۱). نولدکه منبع عمده تواریخ عربی و فارسی را در مورد ایران باستان خداینامه می داند. انطباق گزارش طبری و کتب عربی نظیر او و همچنین روایات فردوسی با یکدیگر را، ناشی از استفاده از یک منبع اصلی و مشترک بیان می کند(نولدکه، بی تا: ۱۳). بدین ترتیب می توان گفت که این تلاش ها (نهضت تدوین و ترجمه کتب تاریخی) تا حدود زیادی به هدفش (که معرفی «خود/self» از «دگر/other» بود) نایل آمد و در نتیجه هویت ایرانی مورد «شناسایی» «دگر» واقع گردید؛ تا جایی که مورخ شهیر عرب مسعودی که به خوبی با این منابع آشنا بوده است با بهره گیری از آنها می گوید: «ایرانیان صاحب قدرت والا و شرف عالی و سالاری و تدبیر بوده اند... و اقوام دیگر باج به ایشان داده و از بیم صولتشان اطاعتشان کرده اند... گرچه فقط اندکی از آن نقل می شود» (مسعودی، ۱۳۸۱: ۹۸). و حتی جاحظ ضد شعوبی و عرب ستا، کتاب «التاج» را با بهره گیری از ترجمه عربی «التاج فی سیره انوشیروان» ابن مقفع نگاشته است و گفته های خود را در سراسر کتاب به اقوال و افعال شاهان ساسانی مستند کرده است (جاحظ، ۱۳۰۸: ۱۶۹ و ۱۷۰ و بعد آن) و به خواص و عوام توصیه ماکد در به کار بستن آموزه های این اثر می نماید (همان: ۲) همودر جای دیگر ویژگی برجسته ی «أل ساسان»، که آنها را بر سایر ملل برتری می بخشید، «ملک داری» معرفی می کند(جاحظ، ۱۴۱۱: ۶۷). رویکرد به تاریخ بویژه در قرون سوم و چهارم زمانی که جنبش شعوبیه شکل گرفت و تب شاهنامه نویسی (منثور و منظوم) بالا گرفت و به اوج خودش رسید.

نتیجه

بعد از شکست ایران از اعراب مسلمان و فروپاشی سلسله ساسانی و در پی قریب به یک قرن حیرت‌ناشی از ضربه وارده، ایرانیان تلاش خود را برای احیای هویت خود (ایرانی) آغاز نمودند. عده ای از ایرانیان در پی (و در برخی مواقع هم زمان با) ناکامی های هموطنانشان در عرصه مبارزه مستقیم به کارهای فرهنگی روی آورده تا ضمن پاسخگویی به برتری جویی اعراب به شناختن و شناسایی خود مبادرت ورزند. در همین راستا ایرانیان در درجه اول با رویکرد به تاریخ و فرهنگشان (آداب و سنن) و بعدها در قرن سوم با اتکای عنصری به نام زبان فارسی به مرزبندی میان خود و دیگران (اعراب) پرداختند و با تکیه به عناصر فوق به معرفی خود پرداختند و گرنه عناصری چون «سرزمین» و «دولت» با فتح ایران و فروپاشی دولت ساسانی و قرار گرفتن ایران در بطن خلافت بزرگ اسلامی به عنوان عامل هویت بخش از دست رفته بودند و دین (زرتشت) با وجود تلاش های اولیه جهت بقا، با توجه به حذف حافظ و نگهبان اصلی خود؛ یعنی دولت ساسانی، بشدت تضعیف شده و طی قرون بعدی به نفع دین جدید (اسلام) تقریباً از میان رفت و دیگر عامل تمایز [با دگر] به حساب نمی آمد، چون اکثریت ایرانیان در امر دین با اعراب اشتراک پیدا کرده بودند و هویت دینی جدیدی را کسب نموده بودند. در میان عناصری که در استمرار هویت ایرانی در دوره جدید نقش بیشتری ایفا نموده اند، عنصر تاریخ بیشترین سهم را به خود اختصاص داد. بعد از آن به ترتیب زبان فارسی، مواریت فرهنگی ایرانی قرار می گیرند؛ توضیح اینکه قوم ایرانی (عجم) خود با اتکا به عناصری چون زبان و تاریخ و فرهنگ توانست خود را حفظ نماید و گرنه امتزاج و اختلاط نژادی در این دوره را نمی توان منکر شد. زبان پارسی، آداب و سنن و رسومات فرهنگی هرچند نقش عمده ای در تداوم هویت ایرانی داشته اند؛ اما به دلایلی که ذکر می گردد در درجه دوم اهمیت قرار دارند. تاریخ (خاطره قومی) در اوایل قرن دوم با توجه به حضور مستمر در روایات عامه و همچنین تدوین و ترجمه کتب تاریخی، زودتر از سایر عناصر وارد عرصه گردید و از این حیث بر سایر مولفه ها تقدم دارد. از لحاظ گستردگی همانطوری که ذکر شد در میان عوام و خواص جریان داشت و ابنیه تاریخی نیز پیوسته عظمت گذشته را به یاد می آورد، این در حالی است که در عرصه ادبیات، زبان عربی به عنوان زبان بین الملل حاکم شده بود و بسیاری از ایرانیان فرهیخته بدان زبان می نوشتند و سخن می گفتند، علاوه

بر اینها در جریان شعوبیگری برخی از ایرانیان مفاخر قومی خود را نیز به زبان عربی می‌سرودند.^۶ از طرف دیگر زبان فارسی در دوره مورد بحث تنها عنصر تمایز بخش به حساب می‌آمد اما نشان دهنده برتری بر «دگر» نبوده است.^۷ حال آنکه عنصر تاریخ هم تمایز ایجاد می‌کرد و بدین وسیله باعث تقویت احساسات «همبستگی» می‌شد و هم در یک مقایسه نشان می‌داد که ما چقدر از دیگران برتریم. همانطوری که در مباحث تئوریک اشاره شد نقش «دگر» هم باعث تقویت احساسات «همبستگی» و هم نشان «تفاوت» و هم «برتری» نسبت به «بیگانگان/ دگر» است.^۸ تاریخ این نقش‌ها را به بهترین نحو ایفا نمود. همانطوری که اشاره شد بعدها شعوبیه با اتکا به تاریخ به مجادله با حریف پرداختند و نخستین آثار ادبی فارسی (تاریخ بلعمی و شاهنامه‌های منثور و منظوم) نیز دارای محتوای تاریخی است.

یادداشت‌ها:

- ۱- شاید اکثر مردم با توجه به آن بیت معروف فردوسی: بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی به این باور رسیده باشند که زبان پارسی مهم‌ترین نقش را در احیای تداوم هویت ایرانی داشته است. این در حالی است که خود فردوسی در اثر خود برای معرفی «خود» (ایرانیان) به «دگر» (اعراب) به تاریخ (اساطیر، حماسه‌ها، خاطرات قومی، حوادث تاریخی ایران باستان) پناه آورده است.
- ۲- مهم‌ترین عناصر و مولف‌های هویت ایرانی عبارتند از: «زبان» و «دین»، «سرزمین»، «دولت»، «تاریخ» و «فرهنگ مشترک». رک قسمت مربوط به بحران هویت در ایران در همین مقاله.
- ۳- کاری که در قرون نخستین اسلامی انجام شد، در ادوار بعدی و به صورت بارز در عصر قاجاریه، بعد از شکست‌های مکرر از روسیه، و با اوجگیری جنبش ناسیونالیسم در دوره پهلوی با رویکرد به تاریخ ایران باستان، تکرار گردید.
- ۴- مهم‌ترین شاهنامه‌های منثور عبارتند از: شاهنامه ابوعلی بلخی، شاهنامه ابوالموید بلخی، شاهنامه ابومنصوری و از مهم‌ترین شاهنامه‌های منظوم می‌توان به شاهنامه مسعود مروزی، گرشاسب‌نامه دقیقی، شاهنامه فردوسی می‌توان اشاره کرد.
- ۵- افتخار به مفاخر و پیروزی‌های قومی در بین اعراب (ایام العرب) و ایرانیان (دوران باستان) به یک میزان متداول بود.
- ۶- جوانه‌های جریان فکری شعوبیه را می‌توان در اواخر عهد اموی، با ظهور «اسماعیل بن یسار» مشاهده کرد. وی به زبان عربی، ضمن افتخار به نژاد و گذشته‌ی خود طی مقایسه‌ای اعراب را تحقیر نموده و به سخره می‌گیرد: «نژاد من اصیل و صاحب تاج است. شهسواران را از باب تشابه لفظ «فوارس» با «فارس» چنین خوانده‌اند. انصاف داشته باشید و از گذشته ما کسب اطلاع کنید. ما دختران خود را نیکو می‌داشتیم و شما آنان را زنده در خاک می‌کردید» (اصفهانی، ۱۴۱۵/ ج ۴: ۵۳۸) شعوبیانی چون بشار بن برد، ابوعبیده معمر بن مثنی، ابو یعقوب خرمی و ایران‌گرایانی مانند ابن مقفع و حمزه اصفهانی به زبان عربی و با اتکا به تاریخ و گذشته‌شان به معرفی خود و مرز بندی با دگرشان پرداختند.

- ۷- حتی تازیان در عرصه ی زبان داعیه برتری نیز داشته اند، چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام که زبان عربی به عنوان زبان قرآن و دین درآمد. بنا به نقل جاحظ: از آنجا که نزد عرب صنعت و حساب و فلاح و غیره جاری نبود آنها تمام نیروی خود را صرف شعر سرودن و بلاغت نمودند و در این عرصه به اوج رسیدند (جاحظ، ۱۴۱۱: ۷۰-۶۹).
- ۸- «دگر» فقط نشاندهنده «تفاوت» نیست، نقش «دگر» این است که احساسات معطوف به «همبستگی» را تقویت نموده تا در یک مقایسه نشان داده شود که چقدر از «بیگانگان/ دگر» برتر هستیم.

منابع

- این رسته، احمد بن عمر (۱۳۸۰) *الاعلاق النفیسه*. چاپ دوم، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو. تهران: امیر کبیر.
- این فقیه همدانی (۱۳۴۹) *البلدان*. ترجمه ح. مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- این ندیم، محمد بن اسحاق (بی تا) *الفهرست*. بیروت: دار المعرفه.
- اشرف، احمد (۱۳۸۳) *بحران هویت ملی در ایران، ایران*. به کوشش حمید احمدی، هویت، ملیت، قومیت، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی: ۱۳۳-۱۷۰.
- اصفهانی، ابوالفرج (۱۴۱۵) *الغانی*. جلد ۴. چاپ اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۴) *سنی الملوک والارض والانبیاء: تاریخ شاهان و پیامبران*. ترجمه جعفرشعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اینوستراتنسف، کنستانتین (۱۳۴۸) *مطالعاتی درباره ساسانیان*. ترجمه کاظم کاظم زاده. زیر نظر احسان یار شاطر. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بشیری، حسین (۱۳۸۳) *یئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران*. به کوشش حمید احمدی، ایران، هویت، ملیت، قومیت. تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی: ۱۱۵-۱۳۲.
- تاجیک، محمد رضا (۱۳۷۶) *کلمه نهایی شکل گیری گفتمان های هویت در ایران*. نامه پژوهش، ش ۷، سال دوم، تهران: ۴۵-۵۸.
- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (۱۳۰۸) *التاج*. با مقدمه احمد زکی پاشا. ترجمه حبیب الله نوبخت، بی جا، بی نا.
- _____ (۱۴۱۱) *رسائل جاحظ*. به تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دارالجلیل.

- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (۱۳۴۵ ه.ق) *البيان و التبیین*. جلد ۳. طبع اول. شارح حسن ندوی. قم: منشورات الارومیه.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱) *هویت اجتماعی*. چاپ دوم. ترجمه تورج یار احمدی. تهران: شیراز.
- حاجیان، ابراهیم (۱۳۸۰) *تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه*. فصلنامه *مطالعات ملی*. ش ۵. تهران: ۱۰۱-۱۱۲.
- دینوری، مسلم بن قتیبه (۱۳۷۴ ه.ق) *کتاب العرب، فی رسائل البغاء، الطبعة الرابعه*. اختیار و تنصیف محمد کرد علی. قاهره: مطبعه لحنه التالیف و الترجمة والنشر.
- زریاب خوئی، عباس (۱۳۴۸) *اهمیت دوره ساسانیان در تاریخ ایران و اهیت منابع یونانی و لاتین و سریانی برای این دوره*. مجموعه سخنرانی های عمومی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. تهران: دانشگاه تهران.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۸۴) *حماسه سرائی در ایران*. چ ۸. تهران: امیر کبیر.
- طبری، محمد جریر (۱۳۷۵) *«تاریخ طبری»*. چ پنجم. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
- فردوسی، ابو القاسم (۱۳۳۶) *شاهنامه*. جلد ۱. چاپ سوم. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات علمی.
- قزوینی، محمد (۱۳۴۳) *متن مقدمه شاهنامه ابو منصور*. بیست مقاله ی قزوینی. جلد ۲. چاپ دوم. با مقدمه ابراهیم پورداود و عباس اقبال. تهران: دنیای کتاب.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۲) *ایران در زمان ساسانیان*. چاپ ۸. ترجمه رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب.
- کزازی، میرجلال الدین کزازی (۱۳۷۲) *رؤیا، حماسه، اسطوره*. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- گیدنز، آتونی (۱۳۷۸) *تجدد و تشخیص؛ جامعه و هویت در عصر جدید*. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشر نی.
- گیدنز، آتونی (۱۳۷۸) *تجدد و تشخیص؛ جامعه و هویت در عصر جدید*. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشر نی.
- مارزولف، اولریش (۱۳۸۰) *شاهنامه و هویت ایرانی*. چاپ اول. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- محمد محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۰) *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال*. جلد ۴. چاپ دوم. تهران: توس.

مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین (۱۳۷۰) *مروج الذهب*. جلد ۲. چاپ سوم. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین، (۱۳۸۱) *التنیه والاشراف*. جلد ۲. چاپ سوم. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۷) *هویت ایرانی و زبان فارسی*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات فرزانه.

معلوف، امین (۱۳۸۲) *هویت های مرگبار*. چاپ اول. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.

مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴) *آفرینش و تاریخ*. چاپ اول. ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.

میلر، دیوید (۱۳۸۳) *ملیت*. ترجمه داود غرایاق‌زندی. تهران: تمدن ایرانی.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳) *تاریخ بخارا*. چاپ دوم. ترجمه ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القبایوی، تهران، توس.

نولدکه، تتودور (بی تا) *ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*. ترجمه عباس زریاب خوئی. تهران: انجمن آثار ملی.

هنوی، ویلیام (۱۳۷۳) *هویت ایرانی از سامانیان تا قاجاریان*. *بینش سبز*. ش ۱۸. تهران: ۴۱-۵۵.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۸) *زبان فارسی*. بنیاد فکر و فرهنگ ما. در برگ‌هایی در آغوش باد. چاپ سوم. جلد ۲. تهران: انتشارات علمی.

Mercer, Kobena (1990). *Welcome to the jungle: Identity and diversity in the post modern politics*. London, Lawrence and wishart.

West, Cornel (1993). *The new cultural politics of difference*. London, Routledge.

Loredana. Sciolla, (2005), *Identite*, Dictionnaire de la pensee sociologie, PUF.

fereshteh Davaran, (2010), *Continuty in Iranian Identity*, London & New York, Routledge.

Brown, Rupert (1985), *social identity*, The social science encyclopedia, Ed A.kuper & J.kuper, London, Routledge & Keganpaul. Routledge.